

چون بتهران رسیده، متوجه شد که دربار تهران احساسات سابق را نسبت به هیئت نظامی فرانسه ندارد و احتمال می‌رود همه مجبور به مراجعت بفرانسه بشوند از اینرو سرعت به اصفهان بازگشت و در روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ - ۶ شوال ۱۳۲۳ - با بیست عراده توپ و لوازم دیگر از اصفهان عزیمت کرد. سفرش از اصفهان بتهران پنج هفته طول کشید. زیرا در آن زمان راهی که بتوان از آن توپ عبور داد وجود نداشت و به همین جهت برای بردن توپ‌ها از گاو و گاهی کارگران بین راه استفاده شد.

فابویه عاقبت روز ۳۱ دسامبر وارد تهران شد. اما خیلی زود متوجه گردید که فرانسویان اعتبار سابق را ندارند. حتی فتحعلی شاه هم از کار او ایراد گرفت و میگفت صندوقهایی که برای حمل توپ‌ها ساخته‌اید، می‌بایست بوسیله دواسب کشیده شود، کاری کنید که حمل آنها بایک اسب کافی باشد. ایراد دیگری که میرزا شفیع صدراعظم در کار او گرفت این بود که روی لوله توپها دکمه‌ای برای نشانه گرفتن ساخته بود.

فابویه در نامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ - ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۲۳ - از تهران بیرادرش نوشته می‌گوید:

«... توپهای مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند نتوانستند و بالاخره آنها را در انباری گذاشتند و در را بستند، وضع من مانند آنست که در این یکسال هیچ کاری نکرده باشم... تصور مکن که از نظر مالی با من بهتر رفتار میکنند بلکه بالعکس، چون حکمران اصفهان مزدکارگران مرا نداده بود تقریباً چهار هزار فرانک ساختن این توپها بر ایم تمام شده است. صرف این مخارج فقط برای این است که شهرت داشته باشم زرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم...»

در اینوقت دولت ایران چشم از کمک و همراهی فرانسه پوشیده بود و در صدد یافتن متحد دیگری برمیآمد. انگلیسها که از دور تاثر تمام جریان امور سیاسی بودند از تصمیمات شاه و دولت ایران که بوسیله عمال مخفی خود مطلع شده بودند استقبال کردند و فوراً در صدد جلب ایران برآمدند. انگلیسها سرهارد فوردجووزرا بایک دسته از ناوگان مجهز بخلیج فارس فرستادند. نماینده اعزامی بشاه ایران اطلاع داد که حاضر

است همه ضررهائی که فرانسویها بایران وارد آورده اند جبران نمایند. آنها میگفتند قرار داد نیلست استحکام و دوامی ندارد. متحدواقعی ایران دولت انگلیس است و آنچه را که ایران از فرانسویها انتظار داشته است، میتواند با فرصت کمی از انگلیسها بخواهد. دکتر خانبا بایانی مینویسد:

«اقدامات انگلیسها و طرفداران آنها در دربار سرعت برقی در هر جا پراکنده شد و کسایکه از سابق طرفدار انگلیس بودند و جرأت خود نمائی نداشتند جانی گرفتند و بازار شهرتهای مهیب رواج گرفت گاهی استنکاف فرانسو را از قبول پیشنهاد ایران بدین جهت میدانستند که با روسیه جهت حمله بایران معاهده سری بسته و بهمین علت سر ایران را بوعده شیر میمالد. گاهی نیز میگفتند که این دولت در اسپانیا شکست خورده و اتحادیه عظیمی بر ضد او در اروپا در حال تشکیل است و چون در این ایام اخبار پاریس هم برخلاف معمول روز بروز کمتر میشد رواج این شهرتها زیادتر میگردد. سرتیب گاردان هم چون از پاریس اطلاعات رسمی نداشت نمی توانست دربار خشمگین طهران را ساکت نماید و خود او روزگار را در اندیشه بر میبرد»

فتحعلیشاه و درباریان هم در بلا تکلیفی بر میبردند. آنها نمیخواستند سفیر انگلیس را پذیرفته و سفیر فرانسه را اخراج کنند. سرتیب گاردان تصمیم گرفت ملاقاتی باشاه بنماید بلکه بتواند تا مدتی از آمدن سفیر انگلیس جلوگیری نماید.

به همین مناسبت روز ۱۹ دسامبر ۱۸۰۸ - ۱۸ شوال ۱۲۲۳ سرتیب گاردان بدربار رفت و با فتحعلیشاه ملاقات کرد.

پس از آنکه فتحعلیشاه از گاردان درباره نرسیدن جواب از طرف امپراطور فرانسه میپرسد و جواب منفی میشود باو میگوید: «ما چند بار با امپراطور فرانسه مراسله نوشته ایم ولی جواب هیچکدام نرسیده، روسها در طرف شمال قشون ما را مورد تعرض قرار داده اند... روسها و عثمانیها که ایشان را دوستان وفادار خود می دانید هر وقت که موقع بدست می آورند ما را در اتحاد با فرانسه ملامت میکنند و بما میگویند آیا

اتحاد بستن با دولتی که هرگز بقول خود وفایمیکند و اگر بخواهد، از عهد آن بر نمی آید بچه کار میاید. اما با وجود این تحریکات متوالی باز دوستی و صفای حقیقی خود را نسبت بناپلئون و فرانسه از دست نداده ایم، حملاتی که بما وارد می آید با استهزای توهین آمیز سختی همراه است. اگر ناپلئون سراسر روسیه را برای کشیدن انتقام مادر خون و آتش فرو بگیرد باز نمی تواند از عهد رفع بدنامی که دامنگیر او شده بر آید. آیا امپراطور شما حاضر است که نام بلند خود را که مشرق زمین و اروپا را فرا گرفته از میان برده با عدم ایفای بوعاید مقدس خود بجای آن از خویش بدنامی بزرگی باقی بگذارد. دولت انگلیس بر عدد دشمنان ناپلئون افزوده. ما برای آنکه در مقابل عالمیان علاقه خود را نسبت بملت شما و صداقت خود را در پیشنهادهای خویش با ثبات رسانیده باشیم یکی از سفرای انگلیس را با وجود هدایای هنگفت و پیشنهادهای بی اندازه باز گردانندیم، معیناً دولت مزبور هنوز بما فشار می آورد و عنقریب سفیر دیگری از راه دریا با هدایای نفیس بحدود جنوب به ممالک ما خواهد آمد اگر ما او را بشرف ملاقات خود برسانیم هدایای فوق را بتقدیم خواهد رسانید.

دولت انگلیس قشون و توپ و تفنگ بسیار دارد و اگر ما راه ورود او را بممالک خود سد نمائیم بر ما حمله خواهد آورد. امری که بیش از همه اسباب زحمت ما شده این است که دولت مشارالیه نسبت بمایشتر از فرانسه از در کرم در آمده و می گوید که شما مدت ها است از فرانسه بیست هزار قبضه تفنگ خریده اید و هنوز نرسیده در صورتی که ما حاضریم بیشتر از آن بشما تسلیم کنیم و درازاء هیچ مطالبه نمائیم. فرانسه برخلاف جمیع آداب مرسومه تاکنون برای شما هیچ قسم هدیه ای نیاورده و حال آنکه ما حاضریم بیش از آنچه در قدرت اوست تقدیم نمائیم. قشون انگلیس اگر از قبول اتحاد با آن دولت سرپیچی کند بایران حمله خواهد برد و در خلاف این صورت حاضر است که در مقابل روسها بدفاع قیام نماید و گرجستان را بشما برگرداند. اینها مختصری است از شرح تهدیدات و پیشنهادهای انگلیس، حال خود در باب گرفتاری ما در شمال و جنوب فکسر

کنید. دوری و سکوت فرانسه را نیز بنظر بگیرید. آیا ممکن است برای ما، که در شمال و جنوب با روسها و انگلیسها هزدو بجنگیم؟ ...^۱ سرتیپ گاردان که خود از سکوت ناپلئون و دولت فرانسه بتنگ آمده بود ابتدا از فتحعلیشاه تقاضا میکند شصت روز باو مهلت داده شود. شاه قبول میکند ولی باو میگوید یقیناً در پایان این مدت باز هم بشما خبری نمیرسد. گاردان میگوید ۱۵ روز دیگر هم بدین مدت اضافه کنید، یقیناً جوابی خواهد رسید.

شاه با تقاضاهای گاردان موافقت میکند و بانتظار جواب ناپلئون و دولت فرانسه باقی میماند.

ولی پس از انقضاء مهلت مذکور، باز هم جوابی از فرانسه نمیرسد. فتحعلیشاه از این پس مطمئن شد که دولت فرانسه از مداخله در سیاست و کمک بایران کناره گیری کرده است. او چون دید بنهایی توانائی مقابله با روسها در شمال و انگلیسها در جنوب را ندارد، لذا تصمیم گرفت تا به سرهار فورورد جونز سفیر اعزامی انگلیس اجازه ورود بایران را بدهد.

سرتیپ گاردان ورود نماینده انگلیس را لطمه بزرگی بشئون و حیثیات فرانسه و امپراطوری خود میدانست. ولی فتحعلیشاه در جواب او گفت:

«... مگر ما نمی دانیم که در اروپا در يك دربار هم سفیر فرانسه معین است و هم سفیر انگلیس. جلوجشم ما در بغداد و بصره یعنی در خاک مملکتی که از متحدین فرانسه و از دشمنان انگلیس است هم نمایندگان انگلیسی اقامت دارند و هم مأمور فرانسه. این حرکت شما و اعتراض با امریکه دولت فرانسه بقبول آن در خاک عثمانی رضاداده نمیتواند محرك قطع ارتباط ما باشد...»^۲

گاردان که میدانست فرانسه بکمک ایران نخواهد آمد، ورود سفیر انگلیس بایران را بهانه کرده روز ۲۷ ذیحجه ۱۲۲۳ - ۱۲ فوریه - ۱۸۰۹ با همه اعضاء هیئت

۱- سرتیپ گاردان شرح این ملاقات را بتفصیل در یادداشت های خود از صفحه ۱۲۶ تا

۱۲۴ داده است.

۲- سیاست ناپلئون در ایران صفحه ۸۵

خود تهران را ترك گفته بطرف تبریز حرکت کرد .

ژنرال گاردان و هیئت او پس از ورود بتبریز، باردیگر تصمیم گرفتند مدتی نزد عباس میرزا ولیعهد بمانند تا شاید وسائلی فراهم آورند ، یا پیش آمد های تازه ای رخ دهد تا بتوانند از آمدن سفیر انگلیس جلوگیری نمود و روابط ایران با دولت بریتانیا را قطع نمایند .

ژنرال تره زل فرانسوی که خود ناظر گفتگوها بوده مینویسد «... ۲ اوت ایل - ۱۵ صفر - میرزا بزرگ [وزیر عباس میرزا] در یکی از مجالس ملاقات طولانی اظهار داشت که او قبلاً از جواب تهران اطلاع دارد، و آن اینکه «دولت ایران انگلیسها را مثل يك قطعه سیر زیر سرپوش در طهران نگاه خواهد داشت تا بوی بد آن اسباب آزار فرانسویها نشود. اگر هم از این بابت مختصر کراهتی فراهم آید خواهشی که دولت ایران دارد اینست که فرانسویها این امر ناخوش ساده را برای خاطر او تحمل نمایند. هر وقت ایران خواست این قطعه سیر را در حلقوم فرانسویها بعنف فرو کند ، ایشان حق هر گونه مخالفت شدید را خواهند داشت...»^۱

ژنرال گاردان تصمیم گرفت اقدامات جدی بنماید. به همین سبب با میرزا بزرگ در روز ۱۹ اپریل - ۲۲ صفر ملاقات میکند . وزیر ولیعهد از او میخواهد که همان روز جواب این دو سؤال را بدهد:

- ۱- اگر دولت ایران، انگلیسها را خارج کند و متعاقب آن مجبور بجهنگ یا ایشان بشود، آیا امپراطور فرانسه حاضر بکمک ایران هست یا نه ؟
- ۲- آیا ناپلئون میتواند در صورت بروز جهنگ بین ایران و انگلیس دولت روسیه را بحال بیطرفی نگاهدارد و اگر با ایران تجدید خصومتی کند بیاری ایران قیام نماید ؟^۲

سرتیپ گاردان که نمیتوانست هیچگونه جوابی بوزیر ولیعهد بدهد بناچار روز

۱- یادداشتهای ژنرال تره زل صفحه ۸۲

۲- ایضاً صفحه ۸۴

۱۶ اپریل - اول ربیع الاول با تمام اعضاء هیئت خود از راه عنماتی عازم فرانسه شد. قبل از عزیمت از ایران او به کاپیتان فابویه مأموریت مهم دیگری نیز واگذار کرده بود که گزارش آنرا همراه خود بپاریس برد.

او فابویه را مأمور کرده بود تا درباره امکان استفاده فرانسویان از خلیج فارس و حمایت از ایران گزارشی تهیه کند. فابویه گزارش خود را بنام «گزارش درباره انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس» نوشت و در آن پیشنهاد کرد که دولت فرانسه جزایر هرمز و قشم را که در آن زمان وهاییها تصرف کرده بودند، خریداری کند.

پسرگاردان در مقدمه کتاب یادداشت‌های پدرش در باره شکست میسیون و فعالیت اعمال مخفی انگلیسها و بولهای که رقبای او در ایران پخش کردند مینویسد:

... انگلیسها از ما خوشبخت تر شدند و علت این مسئله فرق طرز رفتار است که هیئت دولت فرانسه و انگلیس در این مورد اختیار نموده‌اند. در موقعیکه دولت فرانسه هیئتی بآن مهمی را بلانکلیف ره‌آفریده و در موقع چنان بحرانی در میان اوضاعی بآن شکل معطل و بیحرکت گذاشت، دولت انگلیس برخلاف، از ابراز فعالیت مستمر و اتخاذ تصمیمهای قوی و عاقلانه زمانی باز نشست. با داشتن موقعیتی بهتر از فرانسه در داخله ایران محرمانه بوسیله عمال فعال و در خارج بدستکاری کنسول‌های کارآگاه به عملیات مهمی شروع کرد. پول مثل بازاران میریخت و بیرون اطلاع دولت مزبور از همه چیز بحدکمال بود نظر صائب او در هیچ مورد خطا نمیکرد و کشیک‌های جابک آن دولت فرمان و فکر حکومت مقتدر خود را بپرترف که لازم می‌شد می‌بردند... پسرگاردان به‌ضرورت دیگری که سیاست فرانسه در ایران وارد کرد اشاره نموده مینویسد: دیا تمام این احوالات باید گفت که روسیه بیشتر باشد شکست طرح ناپلئون در ایران شد تا دشمنی انگلیس؛ این اولین ضرری نبود که از دوستی آن دولت عاید ما گردید. ضررهای بعد که از این ناحیه شامل حال فرانسه گردید بمراتب وخیم‌تر بود...^۲

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران صفحه ۲۱۸

۲- مأموریت سر تیپ گاردان صفحه ۳۳

ناپلئون نیز در زندان سنت هلن از سیاست غلطی که در باره ایران در پیش گرفته بود اظهار تأسف کرده می‌نویسد :

«... توجیهی که من بایران کرده بودم چقدر درست و بجا بود برای عملیاتی که در نظر داشتم اتم از نهدید روسیه یا حمله به هند و انگلیس. از این نقطه انکاء بهتر و مناسبتر محلی نمیشد بدست آورد. برای افتتاح باب مرآوده با این مملکت با اقداماتی شروع کردم و امیدواری داشتم که ایران راهم مثل عثمانی در حلقه دوستان خود بینورم و تصور کردم که این کشور بمنافع حقیقی خود پی برده است ولی درست در موقع مقتضی هر دو از اختیار من بیرون رفتند و واضح شد که مساعی دولت انگلیس از جمیع کوششهای من پرزورتر است...»^۱ .

و بدینترتیب فابویه شکست خورده از عمال و حقوق بگیران انگلیسها از ایران رفت.

<http://www.chebayaadkard.com>

سر هتنگ بازتلمی سمینو

در میان حقوق بگیران انگلیس در ایران گاه با چهره‌های شکفت انگیزی برخورد می‌کنیم ، که بررسی زندگی و عملیات آنها ، خواننده را غرق در بیای حیرت و شگفتی میسازد .

در نیمه دوم قرن بیستم ، مکرر بنام کسانی برخورد میکنیم که در يك زمان با چند سیاست رختی چند سازمان اطلاعاتی کار میکنند ، ولی این امر در نیمه اول قرن نوزدهم - یعنی دهه‌های نخستین ۱۸۰۰ میلادی وجود چنین عوامل دوجانبه‌ای ، آنهم در کشوری چون ایران عهد فاجاریه ، چنان شکفت آور است ، که اگر اسناد و مدارك متعفن تاریخی بوجود آنها دلالت نمیکرد . باور کردن آنچه که میگردند ، مشکل بنظر میرسید .

در اینجا با یونانی فرانسوی نژادی آشنا میشوید که ضمن داشتن تابعیت چند کشور مختلف ، در ایران بر میبرد ، او از حکومت هندوستان وانگلیسهای ایران حقوق میگرفت و در عین حال برای روسها هم خبر چینی میکرد و با سمت « آجودان مخصوص ولیعهد ، و درجه سر هتنگی قشون ، از دولت ایران نیز ماهی ۱۲۰ اشرفی «حق معاش» و «حق آجودانی» دریافت میداشت !

او که در پایان عمر به تابعیت ایران درآمد ، سالها در خدمت دستگاه دولتی

انگلستان در ایران بوده و از حکومت هند نیز مقرری میگرفته است. چون خانواده این شخص در ایران باقی مانده و بعضی اعضاء آن با ایرانیان ازدواج کرده اند و هم اکنون چند نفر از اولاد ذکور این خانواده در خدمت دولت هستند از معرفی بیشتر او و بردن نام خانوادگی جدید بازماندگانش خودداری میکنیم.

نخستین سندی که از وابستگی این شخص بدستگاه دولتی انگلستان و گرفتن حقوق و مقرری از هند و دولت انگلیس است، پارگراف هفتم از تذکاریه سر جان کمبل سفير کبير انگلستان در ایران به سرهتري آلیس جانشین خویش در سفارت انگلیس در تهران، می باشد. کمبل هنگام عزیمت از تهران به آلیس می نویسد:

«... در تبریز شخصی بنام سمینو که اصلاً یونانی است و سابقاً مترجم کنل منتیث بوده و از دولت هند ماهی ۹۰ روپیه دریافت میکرد از جمله جاسوسان ماست. او پس از ترك خدمت کنل «منتیث» به خدمت ولیعهد و سپس شاهزاده ملك قاسم میرزا درآمد. او زبان فرانسه را خیلی خوب صحبت میکند و در عین حال که برای ما کار میکند، با روسها نیز ارتباط دارد. سمینو با خسر و میرزا به پترزبورگ رفته و از امپراطور روس بعلت خدماتی که انجام داده مدال نظامی گرفته است. همچنین او از روسها مستمری دریافت میدارد. هنگامی که ولیعهد عازم هرات بود سمینو بدستور روسها بخراسان رفت که با آنها اطلاعات لازم را بدهد. ولی بر اثر اقداماتی که ما کردیم او را از خراسان بر گردانیدیم. با اینحال استفاده از او بسته بنظر خودتان می باشد.»

«بارتلمی سمینو» که مدتها در ایران مقامات حساسی داشت، دارای چند تابعیت بود. برای اینکه این خانواده مهاجر را خوب بشناسیم قبلاً آنچه را که دکتر احمد توکلی عضو عالی رتبه وزارت امور خارجه و نویسنده چند کتاب پر ارزش درباره اجداد خانواده مزبور نوشته است نقل می کنم، دکتر توکلی می نویسد:

پدر سمینو بنام آمبروزیو سمینو از اتباع دولت «ساردنی» و در ولایت نیس قنول بود. آمبروزیو با دختری بنام «ویرژینی مارینا بلاردی» که پدرش ناخدای نظامی قنون

فرانسه پیش از انقلاب کبیر بود ازدواج کرد .

ژنرال ژان فرانسوا الار، فرانسوی که در سپاه (رنجیت سنگ) راجه لاهور خدمت می کرد ، پسر عم خانم مزبور است . پیر بالاردی در اول انقلاب از فرانسه مهاجرت کرد و پدرش بشهر کریستی در جزیره قبرس گریخت و در آنجا ساکن شد . کشتی هائی خرید و در خدمت دولت عثمانی آنها را بحمل و نقل قشون ترك به سوریه و قبرس یا برعکس بکار واداشت .

او در این سرزمین بود که بدرو حیات گفت . هنگامی که فوت کرد « بارتلمی سمینو» طفل شیر خواره ای بود که غیر از مادر کسی را نداشت . مادر بارتلمی نزد پدرش که هفت سال در جزیره قبرس ساکن بود رفت .

بالاردی در اوائل امپراطوری ناپلئون اول بعزم مراجعت بفرانسه بایک کشتی که بارش پنبه بود، از قبرس بطرف فرانسه حرکت کرد. در لنکرگاه عکا انگلیسها آن کشتی را توقیف کردند و خاندان سمینو را به مالت انتقال دادند. در مالت همه مایملک بالاردی و سمینو را گرفتند و کشتی و محمولاتش را توقیف کردند .

افراد خاندان سمینو یکسال در مالت ماندند. بارتلمی کوچک در این جزیره در مدرسه نظامی پادشاهی سیسیل در نزدیکی « ایزولا » بتحصیل مشغول شد. پس از مدتی با کمک دونفر از دوستانش شغلی در یک کشتی بدست آورد و با افراد خاندان خود بتونس رفت و در آنجا بانتظار فرصت مناسب ماند .

مادر بارتلمی با وجودیکه فرانسوی بود و وطنش را هم دوست داشت ، از تونس به رم وناپل رفت . در رم بیوه سمینو با شخصی بنام « هانری اوگار » رئیس قسمت صحی لشکر بان ژنرال « مورای » معروف ازدواج کرد .

بارتلمی سمینو چندی بعد از این ازدواج مدرسه متوسطه ناپل را پیاپی از سانید ودر ۱۸۱۳ در مدرسه تعلیمات قراولان خاصه مورا اسم نوشت . بعد از آنکه قشون کشتی ناپلئون بروسه به نتیجه مطلوب نرسید و مورا بناپل برگشت ، اعلام داشت که فرانسویانی که در خدمت او هستند تابع ناپل خواهند شد و الا باید فوراً ناپل را ترك

نمایند. بلافاصله پس ازین اخطارها نری اوگار شوهر مادر بارتلمی سمینو ناپل را ترك گفت و عازم خدمت در اردوی ایتالیا که در شمال آن مملکت تحت سرپرستی شاهزاده «اوزن بوهارنه» فعالیت میکرد گردید. بارتلمی سمینو هم با اینکه تحصیلاتش خاتمه یافته و قرار بود باخذ درجه‌ای مقتخر شود، ترك ناپل را ترجیح داد و به همراهی مادر و نا پدریش بشمال ایتالیا رفت.

هائری اوگار از طرف ارکان حزب اردوی ایتالیا که در او دین بود، بولایت «نیرول» مأمور شد و بارتلمی هم با درجه نایب سومی برای خدمت صحی بآنجا رفت. چون بارتلمی از حس جباه طلبی خالی نبود باین شغل محقر سر فرود نیارود. بهمین جهت آن کار را ترك گفت و در ردیف فراوان فوج ۸۴ اردوی ایتالیا در شهر ورن اسم خود را ثبت نمود و هنگام عقب نشینی قشون فرانسه از طرف ژنرال کومل در شهر والانس اسپانیا بدرجه نایبی مقتخر گردید و سپس بمادرش که در ناحیه سفالی آلپ بود، ملحق شد.

بارتلمی سمینو بعد از چندی از يك نواختی زندگی خود کسل گردید و تصمیم گرفت بناپلئون که با معدودی سرباز در جزیره آلپ بود بیوندد، بهمین نظر به بندر «ژن» رفت تا بوسیله کشتی خود را بآن جزیره برساند.

در همین بندر شنید که ناپلئون از راه خلیج «ژوان» بخاك فرانسه پیاده شده است. بارتلمی با اینکه اطلاع یافت که ناپلئون باز گشته است، در تصمیم خود باقی ماند و در سر راه سراغ مادر خود رفت، ولی وقتی بفراشه رسید که ایام حکومت صد روزه ناپلئون بناپارت بانتهما رسیده و او فراری و محبوس شده بود و خاندان سلاطین بوربن بار دیگر بیادشاهی فرانسه باز گشته بودند.

چون قشون جدید فرانسه از قبول طرفداران ناپلئون خودداری میکرد، بارتلمی سمینو از خدمت سربازی صرف نظر کرد و زرگری پیشه ساخت و دو سال مشغول این کار و مترصد ترك فرانسه بود تا شاید بیاری بخت کار تازه‌ای پیدا کند، ولی چون مادرش همین اوقات فوت کرد، او خواهر و دوستان و شوهر مادرش را گذاشته به ماری رفت و در آنجا با شخصی آشنا شد که چاپخانه‌ای سنگی داشت. این دو نفر شریک شدند و از ماری

به بندر امداد روسیه رفتند و دستگاه چاپ خود را با آنجا منتقل نمودند و چون در این اوقات در روسیه چاپخانه بسیار معدود بود، در اوائل سال ۱۸۲۰ در این بندر بکار چاپ پرداختند.

سمینو که زبان میدانست، غالباً بکلوب یونانیها آمد و رفت میکرد و در این کلوب با اسرار حزب سیاسی معروف « اتسی » آشنا شد و پشاهزاده « ایسیلاتی » معرفی گردید و در کارهای سیاسی او شرکت جست. بهمین جهت کار چاپ را رها کرد و در قشون کشتی به « قلداوی » (در رومانی) همه دارائیش را که معادل سه هزارقات بود خرج کرد. او از هر گونه کوششی در راه استقلال یونان خود داری نوزید و در نتیجه همین خدمات بود که بعدها « آتن اول » پادشاه یونان پس از اعطای تقدیرنامه کتبی با و در سال ۱۸۴۵ بوی نشان طلای شوالیه نجات دهنده اعطاء نمود.

سمینو در اواخر سال ۱۸۲۲ پس از اینکه همه دارائی خود را از دست داده بود، با داسا بازگشت و تاجری از ماریسی با و ترجم کرد و اطاقی با و داد. در این سفر سمینو با تاجری انگلیسی بنام « مار » که مردی فعال بود آشنا شد و یک سفر دریایی بسواحل « اتجاز » رفت ولی در ۱۸۲۴ مبتلا به تب گردید. با و پیشنهاد شد برای بهبود به تغلیس برود و سمینو عازم تغلیس گشت و در این شهر با کلنل « موتیث » انگلیسی که در خدمت کمپانی هند شرقی بود آشنا شد. کلنل از آب و هوای تبریز برای سمینو حکایتها گفت و او را بخدمت کمپانی هند شرقی در آورد و ماهی ۹۰ روپیه برایش حقوق تعیین کرد، بشرطیکه هنگام مسافرت با یران برای وی اطلاعاتی جمع آوری کند. بعلاوه « هنری ویلک » انگلیسی بسمینو پیشنهاد کرد که در تبریز با سمت معاون و مهندس جغرافیا و زیر دست کلنل « موتیث » مشغول کار شود.

سمینو این پیشنهاد را پذیرفت و به تبریز سفر کرد. او دو سال تحت نظر کلنل « موتیث » انگلیسی کار کرد و نقشه جامع و دقیقی از شمال ایران تهیه نمود که بنام ژنرال « موتیث » در لندن منتشر شد. این نقشه قسمتی از گیلان و آذربایجان و دریاچه و شهر ارومیه را بخوبی نشان میدهد. با و تلمی سمینو در مدت ۲ سال با حمیت فوق العاده ای

بانګلیسېا خدمت میګرد و انتظار داشت باو بچشم تبعه خودشان نگاه کنند و بهمین جهت باآنها پیشنهادګرد تا در سلام های رسمی - در حضور عباس میرزا - او را شرکت دهند . ولی انگلیسېا و اعضای شرکت هند شرقی موافقت نګردند و همین امر سبب رنجش سمینو از انگلیسېا شد و پنهانی بسوی روسها روی آورد .

او در استعفا نامه ای که به مکدو نالد کیز انگلیسی در تبریز نوشت ، آمادگی خود را برای حرکت بغراضه اعلام ګرد . لیکن آغاز دوره دوم جنگهای ایران و روسیه مراجعت او را غیر ممکن ساخت .

با وجودیکه سمینو در این هنگام از نظرات انگلیسېا پیروی نمیګرد ، با این حال باآنها در ارتباط بود و مقرری از آنها میګرفت .

در حین جنگهای دوم ایران و روسیه عده ای از صاحب منصبان انگلیسی بموجب عهد نامه ایران و انگلیس در قشون عباس میرزا خدمت میګردند . صاحب منصبان مذکور که اکثراً از لاهور بایران اعزام شده و در استخدام دولت ایران بودند ، بدستور وزیر مختار انگلیس در ایران و برای اینکه تجزیه ایران عملی ګردد ، همگی از جنگ با روسها امتناع ګرده مستعفی شدند .

عباس میرزا نایب السلطنه به سمینو پیشنهاد ګرد تا برای اداره یکی از ستونهای نظامی به استخدام قشون ایران درآید . سمینو بلافاصله پیشنهاد عباس میرزا را قبول ګرد و با صمیمیت فوق العاده ای در جنگها شرکت ګرد . بعد از شکست ارتش ایران و تحمیل قرار داد ننگین ترکمانچای ، عباس میرزا فرمان مخصوصی به سمینو داد و خدمات صادقانه او را به نفع ایران ستود .

برای اجراء معاهده ننگین و تحمیلی (انگلیس - روس) در ترکمانچای ، عباس میرزا او را مأمور مخصوص در کمیسیون ارامنه مهاجر که روسها آنها را از رود ارس میگنرانیدند ، ګرد . سپس باو نمایندگی داده شد که در تعیین حدود ایران با روسیه شرکت کند .

خود او میګوید : این کار را چنان به انجام رساندم که مورد تحسین دولتمین

ایران و روسیه قرار گرفت. شاید در همین مأموریتها بود که سمینو بخدمت روسیه درآمد و انگلیسها که از او نارضی بودند با وی شروع بدشمنی کردند.

سمینو با هیئت خسرو میرزا که برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف بروسیه رفته بود به پترزبورگ رفت و در مراجعت به سمت «آجودان مخصوص ولیعهد» و با درجه سرهنگی و ماهی «۱۲۰ اشرفی» حقوق از جانب عباس میرزا مفتخر شد.

سمینو در ۱۸۳۰ اجازه خواست که بفرانسه بازگردد، ولی عباس میرزا مانع شد و او را مأمور قشون کشی جنوب ایران کرد. سمینو در قشون کشی یزد و کرمان با اتفاق عباس میرزا شرکت جست و سپس مأمور خراسان شده و در حمله سلطان رهسپار امیرآباد قوچان گردید. پس از فوت عباس میرزا، او همچنان در قشون محمد شاه باقی ماند و در لشکر کشی هرات (۱۸۳۷ - ۱۲۵۳) نیز شرکت نمود.

سمینو در ۱۸۳۸ - ۱۲۵۴ بتهران برگشت و با همسر ژنرال (ایزیدور بروسکی) که در جنگهای هرات بقتل رسیده بود ازدواج کرد. او در ۱۸۳۹ مصمم شد که ایران را ترک کند، ولی دولت های ایران و روسیه هیچکدام با او کمکی نکردند.

سمینو بناچار بار دیگر با انگلیسها روی آورد. او با کمک انگلیسها بخاک عثمانی رفت و در آنجا «ژنرال پتی» فرانسوی که فرماندهی قشون عثمانی را داشت با یکی از دختران سمینو ازدواج کرد. سمینو بار دیگر بایران برگشت و در همین کشور مرد. بطوریکه در یکی از شماره های مجله یادگار نوشته شده سمینو و چند خارجی دیگر در یکی از سالهایی که وبادر تهران شیوع پیدا کرد از ترس بکوه دماوند فرار کردند و سمینو در همانجا در گذشت.

از ازدواج دوم سمینو با همسر بروسکی، پسری بنام «نیکلا» بدنیا آمد که در ارتش ایران بمقامات عالی رسید. سه دختر او نیز در تهران بودند. یکی از آنها با دکتر مرل فرانسوی مستشار ایران که یکی از مؤسسين نژاد سوسیالیست ایران بود ازدواج کرد و دختر سومش نیز بقدت دکتر فاگر گرین، هلندی درآمد که از ایران رفت.

اکنون که از جنگهای ایران و روس و قشون کشی عباس میرزا ذکری بمیان آمد،

بی مناسبت نیست نقش مخرب انگلیسها را در این جنگها از زبان سرهنك دروویل فرانسوی بیان کنیم. دروویل که درین سالهای ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ در ایران بود مینویسد: «... اگر ژنرال کوتلورفسکی فرمانده قوای مهاجم به سواحل بحر خزر بسختی مجروح نمی شد، بی گفتگو پیشروی در سه ستون بسوی ایروان و نخجوان واردیل ادامه مییافت و پیش از آنکه دولت ایران بتواند اقدامی برای دفاع از تهران یا حتی تخلیه نروتهای ذخیره شده در این شهر بعمل آورد پایتخت ایران بدست روسها میافتاد. ولی روسها بملاحظه ای که اینجانب نمی تواند وارد بحث آن شود با وساطت سفارت خودشان در ایران، صلاح در آن دیدند که بقبول وضع موجود Statuque تن در دهند. البته قبول این وضع چندان بنفع امپراتوری روسیه نبود زیرا بامتارکه جنگ بخش بزرگی از منطقه زیبا و ذرخیز «آران» که در ساحل چپ ارس واقع است در دست ایرانیان میماند و بصورت راه ارتباطی بین ایران و گرجستان در می آمد و ایرانیان بعدها بخوبی می توانستند از این راه در منطقه کوهستانی گرجستان بتاخت و تاز پردازند.»

سرهنك دروویل سپس به شرح نابود شدن آن قسمت از ارتش ایران که افسران انگلیسی فرماندهان آن بودند پرداخته می نویسد: «... نبردهای قبلی بخصوص عملیات جنگی اصلاندوز و انکران تقریباً باعث اضمحلال کلیه قوای نظامی ایران شد و بجز آن میتوان گفت که از تمام توپخانه ایران که يك افسر انگلیسی در رأس آن بود و همچنین از ذخایر و بارونه اردوی ولیعهد که همه بدست روسها افتاده بود، حتی يك چادر یا يك شتر نیز نجات یافت.»

اگر ورود در بحث سیاسی باهدف تألیف این کتاب ماینت نمیداشت چه مطالب گفتنی که میتوانم راجع بعملیات پنهانی و گنج کننده و عجیب سفارت انگلیس بیان کنم، ولی فقط اشارتی بعواقب فعالیت های سیاست مزبور میکنم و میگذرم، معاهده گلستان اصولاً محصول فعالیت سفارت انگلیس بود، اما ظاهراً این امر با سیاست کلی دولت انگلیس متناقض می نمود، زیرا سیاست انگلیس در این بخش آسیا پایه خود را بر تضعیف روسها بدست ایرانیان نهاده بود تا خود را از گزند هر تجاوزی از جانب روسیه

نسبت به تنهایی ویابکمک ایرانیان در امان دارد. کوشش سفارت انگلیس در تمام این جریانات معطوف بر آن بود تا از نفوذ روسها در دولت مرکزی تهران جلوگیری شود، حتی اقداماتی بعمل آمد تا نخستین ماده پیمان متارکه جنگ قبول این شرط از طرف روسها باشد که امپراطور روس حق اعزام سفیر کمبر به ایران را ندارد و باید امور بازرگانی دو کشور بوسیله نماینده کنسولی بی اهمیت و فاقد قدرت سیاسی حل و فصل گردد. مقررکنسول مزبور نیز شهر استرآباد پیشنهاد شده بود تا از مراجعه وی بدربار و ملاقات با پادشاه ایران بهره‌منی جلوگیری شود.

فهم این مطلب بسیار آسان است که طبعاً پاسخی بچنین یادداشت مضحکی داده نشد. زیرا سفیر کمبر انگلیس در ایران دلیل قابل قبولی برای مدعای خود ارائه نداد اما در اقدام سفارت انگلیس این نکته نیز بچشم میخورد که سیاست دولت اخیر از متارکه جنگ بین دو کشور همسایه و سازش ایران و روس بهراس افتاد و بوسیله‌ای میکوشید تا از ایجاد وحدت بین دو کشور مزبور جلوگیری کند و خود را از ضربت احتمالی جبران ناپذیر و غیر قابل مقابله‌ای درهنگام در امان دارد...^۱

اما فساد دربار فتحعلیشاه و خالی شدن خزائن که در اثر جنگ‌های ایران و روس پیش آمده بود امکانی برای احیاء ارتش و قدرت دولت و دربار ایران باقی نگذاشت. پس از جنگ‌های ایران و روس فتحعلیشاه بوضع گرفتار شده بود که بیچوجه نمیتوانست از خست خود جلوگیری کند. هنگامیکه سرچی آئی سفیر جدید انگلیس به ایران آمد هدایائی و از جمله کالاسکه بسیار زیبایی برای تقدیم بحضور شاه به‌عراه آورده بود که قرار بود چهاراسب از نژاد عالی نیز برای بستن بآن در ایران خریداری کند و بشاه تقدیم دارد لیکن این مطلب را بعرض شاه رساند. فتحعلیشاه از مبلغی که برای خرید اسبان اختصاص داده شده جو یا شد و وقتی سفیر انگلیس گفت که «ششصد هزار تومان برای این کار منظور شده است» شاه جواب داد: «بسیار خوب! ششصد هزار تومان را بمن بده تا ترا از خرید اسب معاف دارم». سرچی آئی که نخست تصور میکرد شاه بطرز و

شوخی چنین سخن گفته است ، سرانجام پیشنهاد ویرا پذیرفت ، و فتحعلیشاه نیز پول را گرفت و پس از چندی کالنگه بی‌اسب را به ولیعهد خویش بخشید . . .^۱

دولت انگلیس پس از اینکه از این حادثه مطلع میگردد ، درصدد برمیآید که دربار فتحعلیشاه را بکلی رها کند تا ایران بدامن روسها بیافتد . ولی خطری که از راه ایران هندوستان را تهدید میکرد سبب شد تا بار دیگر انگلیس در صدد احیاء ارتش ایران برای مقابله با روس برآید . اما شرط تخصیص کمک مالی بایران را بدین صورت قبول میکنند ، که فتحعلیشاه این کمکها را تماماً در اختیار عباس میرزا بگذارد و مخارج ارتش زیر فرمان او قرار گیرد . با وجودیکه نظر دولت انگلیس در آن زمان تقویت ایران و احیاء ارتش برای جلوگیری از هجوم‌های احتمالی روسها بهند بود ، با این حال عمال انگلیسی در ایران که تحت نفوذ (حقوق بگیران) و جاسوسان محلی خود قرار داشتند ، خلاف نظر دولت متبوع خود رفتار میکردند .

سرهنك در وویل مینویسد : سفیر انگلیس در ایران به افسران و درجه داران و سربازان انگلیسی که بعنوان مستشار ارتش ایران در این کشور بسر می بردند بمیل خود علاوه بر حقوقی که از کمپانی هند شرقی دریافت می داشتند از محل کمک مالی بایران نیز پاداش می داد . از این راه يك استوار ساده ارتش انگلیس قریب شصت تومان پاداش دریافت می داشت .^۲

انگلیسهای مقیم ایران که پای بند ارزش واقعی ارتش ایران نبودند دو بیست هزار لیره استرلینگ کمک مالی خود را به تحویل مقدار ناچیزی اسلحه و مهمات مزبور محدود ساختند .

<http://www.chobayraddkard.com>

۱ - سفرنامه دروویل صفحه ۱۶۲ .

۲ - سفرنامه دروویل صفحه ۱۶۶ .

سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیر کبیر و جاسوسان سفارتخانه‌ها

« میرزا تقیخان منظر و وطن پرستی »
 « بود، یعنی همان اصلی که در ایران »
 « مجهول است . آنچه میدادند و او »
 « نمیگرفت خرج معدوم کردن و کاشند.»

دکتر پلاک ۱۸۴۱

نام میرزا تقیخان امیر کبیر نه تنها در تاریخ مبین ما باغرو و افتخار آمیخته است بلکه دشمنان او و کسانی هم که وجود امیر مانع اجرای نقشه‌های شیطانی و شوم آنان میشد، از جمله مأموران سفارتخانه‌های خارجی ناگزیر از ابراز احترام باین شخصیت ارزنده دوران قاجار بودند .

در دورانی که سرسپردگی و حقوق بگیری از سفارتخانه‌های روس ، انگلیس و عثمانی برای قریب با اتفاق رجال وقت ، امری عادی و حتی افتخار آمیز تلقی میشد ، امیر کبیر نه تنها این سنت شوهر در هم شکست . بلکه چنانکه اشاره شد بنا بر گفته دکتر پلاک ، پولهایی را که میخواستند بصورت رشوه بوی بدهند و نامش را در ردیف لیست حقوق بگیران ثبت نمایند او نمیگرفت . بناچار بصرف نابود کردن وی رسانیدند . اجانب و خائنان

رفاسدین داخلی او را کشتند تا این سد بزرگ و مقاوم را از راه توسعه نفوذ و تسلط شوم خود در ایران بردارند .

بدون تردید میرزا تقی خان امیر کبیر ، یکی از چهره های درخشان و تابناک دوران قاجاریه است که اگر بدست درّخیمان ناصرالدین شاه کشته نشده بود، چه بسا سر نوشت ایران را دچار تحول مهمی میساخت. میرزا تقیخان مخالف سرسخت دخالت خارجی ها در امور داخلی ایران بود . وی میدانست که تا دستهای اجانب از ایران قطع نشود و نفوذ سفراء دول بزرگ از بین نرود، محال است مردم این سرزمین روی آسایش و سلامت و سعادت را به ییتند. صدارت امیر کبیر مصادف با دورانی بود که اجتماع ایران از علم و حکمت جدید دور افتاده بود و بدیهی است که درین امر، و بویژه بی خبر گذاشتن مردم از دنیائی که سرعت رو برفی و تکامل میرفت، عوامل خارجی نقش مهمی داشتند. میرزا تقیخان برای اطلاع یافتن از جزئیات امور کشور و باخبر شدن از رفتار حکام ظالم و جفا پیشه و نظامیان با مردم ، تشکیلاتی بوجود آورده بود که امروز میتوان بحق بدان (سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیر کبیر) نام نهاد . وی برای اطلاع از کارهای دولتی ها و گردنکشان و متنفذین داخلی عندهای (خفیه نویس) داشت که بین پابخت و ولایات در حرکت و یا در شهرها مقیم بودند . و این خفیه نویسان همه وقایع مربوط به مردم و عمال دولت و نظامیان و خبرهای شهرها و دهات را صادقانه برای او مینوشتند . ارسال اخبار سری بوسیله جاسوسان و خبر دهندگان و مؤاخذات امیر از مجرمین و جفا کاران آنقدر منظم و سریع بود که اغلب مردم معتقد به «غیبگوئی» و «کرامات» امیر کبیر شده بودند و اظهار عقیده می کردند که وی از عالم غیب اطلاع دارد و اطلاعات خود را از آنجا کسب می کند .

تشکیلات کسب اطلاع امیر که در آن زمان بنام « منبیان امیر » نامیده میشد ، آنقدر در ولایت و در دل عمال دولت ایجاد رعب و وحشت کرده بود که هر پنج نفری که دور هم جمع می شدند ، تصور میکردند یکی دو نفرشان « خفیه نویس » و یا عضو

منهیان در بین اقلیت‌های مذهبی نیز رسوخ فراوان داشتند و از کارهای آنان اطلاع حاصل می‌کردند. تاجائیکه وقتی در سال ۱۲۶۷ ه. ۱۸۵۰ م ملا شیخعلی یکی از رهبران فرقه بابیه تصمیم به قتل میرزا ابوالقاسم امام جمعه و هجوم بکاخ سلطنتی گرفت، بلافاصله جزئیات نقشه و توطئه او بوسیله منهیان با اطلاع امیر رسید و او موفق شد قبل از انجام ترور دسته جمعی همه اطرافیان ملا را دستگیر و اقدامات آنها را خنثی سازد.

جالبتر از تشکیلات سازمان جاسوسی، سازمان ضد جاسوسی و تشکیلات «منهیان» امیر بود، اینگونه تشکیلات را در دستگاه‌های دولتی کنونی جهان سازمان (ضد اطلاعات) و یا ضد جاسوسی می‌نامند. این سازمان‌ها که دنیای قرن بیستم و دول بزرگ پایه پیشرفت نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر روی آنها قرار داده‌اند، روزگاری بوسیله امیر کبیر بوجود آمده که سیاستمداران و جهان‌بینان از اهمیت آن بی‌خبر بودند.

یکی از علل مهم بوجود آمدن سازمان مذکور، بی‌خبری و ضعف نفسی بود که در دوران سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ - ه. ۱۸۳۴ - ۱۸۴۷ م) بوجود آمده بود. در دوران سلطنت این پادشاه سوءسیاست و خودخواهی‌های احمدقانه حاجی میرزا آقاسی، ایران را از هر جهت بوضع نکبت‌باری سوق داده بود. نفوذ سیاسی نمایندگان روس و انگلیس و مداخله ایشان در کارهای داخلی به‌اوج شدت و نهایت قوت رسیده بود تا آنجا که شاه و صدراعظم و وزرایش گاهی در اقدام به جزئی‌ترین کارها برای اینکه مبدا سفرای برنچند، بدون مشورت قبلی با نمایندگان خارجی قدمی بر نمی‌داشتند.

این دوره که بعد از قتل قائم‌مقام و همزمان با روی کار آمدن حاجی میرزا آقاسی است، نفوذ سیاست روس در شاه و وزراء را بعداً علی‌رسانید، بطوریکه می‌توان گفت که شاه و وزیرانش در همه حال آلت دست و مجری نظرات سفیر روس بودند. به‌همین سبب غالباً بین دربار ایران و سفارت انگلیس کشمکش و حتی در پاره‌ای اوقات جنگ مخفی و گاهی مبارزات و گفتگوهای زننده علنی درگیر میشد. حاجی میرزا آقاسی در یکی از مراسلات خود به محمدشاه چنین مینویسد:

«... کمترین بنده می خواستم تا عباس آباد بروم ، اما بواسطه اینکه جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد توانستم . نه بنده می میرم نه آنها دست می کشند . نه وجود مبارك صحت کامل می یابند که بعد ایتهارا از گور در آورند . حالا جناب وزیر مختار دولت ، منتظر این است که یکی از نوکرهای متشخص در خانه شال و کلاه کرده برود و عذر بخواهد که چرا دیر ملک ایران را تصرف کردید ، نمی دانم مقدر چیست و برای چه این ذلت را بکشم .

بِسْمِ مَبَارَكِ اَعْلِي حَضْرَتِ شَاهِنْشَاهِي رُوْحِنَا فِدَاءِ وَاِنَّهُ لِقَسْمٌ عَظِيْمٌ ، تَزْدِيكٌ اِسْتِ بِه مَرَكٌ مَفَاجَاتٌ بِمِيْرِم . نَهْدِيَا دَارِم نَهْ اَخْرَت نَهْ اَبْرُو . نو كَر دَوْلَتِ رُوْسِيَه مَرَابَه قِرَاوَلِي بِيْتِنْدَا زِد دِيْگَر جِيْزِي باقِي نَمَانْدَه كِه بَه سَرْمَن بِيَايْد... لَاحَوْلُ وَا لِقُوَّةُ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ . بَارِي مَقْرَر فرمائيد كه يكي رفته عذر بخواهد ، اَقْلَا عَالِي جَاءَ شَهْبَازْخَانِ بَرُوْد و سَوَار شُوِيْد بَرُوِيْد گويم من فرستادم قبله عالم و عالميان روحنا فداء استحضار ندارند ...»^۲

همین صدر اعظم زبون و ذلیل که بایک اشاره اش صدها ایرانی قتل عام و کور میشدند و با اموال و دارائیشان غارت و چپاول میشد ، حتی در مقابل مترجم اول سفارت روس امنیت نداشت . او بعد از یکی از ملاقاتها با مترجم اول سفارت روس به محمد شاد چنین مینویسد : «... در نه سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده ، علاوه احلاک ایروان را ضبط کرده ، علاوه هر وزیر مختار صد هزار تاهربوط که به تون نامی نمی توان گفت بمن نوشته و گفته اند ...»^۲

امیر کبیر که در دوران صدارت عظمای این مرد نالایق و خودخواه مصدر امور دولتی بود و از همه افعال و اعمال و تحریکات و فساد و تباهکاریهای سفرای خارجی در ایران اطلاع داشت ، برای اینکه از جزئیات اعمالی که در سفارتخانهها انجام میگردد ، مطلع

۱- خیابان کثونی عباس آباد و تأسیسات ارتش ، جزء عده احدائی حاجی میرزا آقاسی

<http://www.chobayadkard.com>

بوده است -

۲- میرزا تقی خان امیر کبیر عباس اقبال صفحه ۲۴۹ .

۳- ایضاً صفحه ۲۴۹

شده و ضربات قاطعی بکارکنان سفارتخانه‌ها وارد کنند، عده‌ای از (منهپان) تربیت شده‌را که کار (ضد جاسوسان) فعلی را انجام میدادند، روانه خدمت سفرای خارجی میکرد. هریک از رجال و سرجنبانان ایران که محرمانه با سفراء انگلیس، روس و گاهی عثمانی، فرافسه و اثریش سر و سری داشتند، ضد جاسوسان امیر بلافاصله از ملاقاتها و حتی گفتگوهای آنان مطلع میگرددیدند.

بارها اتفاق افتاد که امیر بدین طریق از نامدها و گزارشهایی که سفراء انگلیس و روس برای نخست وزیران و وزرای خارجه دول خود میفرستادند نیز مطلع میشد و حتی رونوشت آنها را داشت.

چندین بار عوامل مخفی امیر، خود مأمور رسانیدن نامه‌های سفراء انگلیس به خراسان، هرات و گردنکشان داخلی میشدند.

اینان قبل از آنکه از تهران حرکت کنند، نامه‌های مزبور را بنظر رئیس خود میرسانیدند. ولی امیر کبیر بآنها دستور میداد که نامه را به مقصد برده به دست خائنی که مطرف مکاتبه با سفیر انگلیس است برسانند و آنگاه بدنبال آنان مأموران سری مخصوص خود را میفرستاد تا بمحض آنکه گیرنده نامه دستورات سفیر انگلیس را اجراء کند، اعمال او را خنثی کنند و احیاناً او را دستگیر کرده و از کار برکنار سازند.

جاسوس امیر در
سفارت روس

امیر کبیر در سفارت روس نیز جاسوس و خیر دهنده‌ای داشت که مدت‌ها سبب وحشت و سرگردانی اولیاء سفارت و حتی شخص سفیر روس شده بود. سفیر روس بارها پس از تفحص و بازدید دقیق اطرافهای سفارت، اعضاء خود را در گوشه‌ای که اطمینان داشت صدای او بجائی نمیرسد جمع میکرد و با آنها درباره اوضاع مملکت ایران گفتگو مینمود. ولی روز بعد امیر که از ماجرا مطلع شده بود، نسبت به صحبت‌هایی که در داخل درهای بسته سفارت شده بود به سفیر روس اعتراض میکرد و بتدریج سفیر روس و اعضاء آن سفارتخانه معتقد شده بودند که (اجنه) با امیر کبیر ارتباط دارند. اینک پس از گذشت یکصد سال جاسوس امیر را در سفارت می‌شناسیم: نویسنده کتاب «نوادرا الامیر» چنین مینویسد:

یک روز پیرمردی از اهالی ایران که نایب غلامان سفارت روس بود مکتوبی از
 سفیر بیارود و خواست حسب معمول شخصاً به مجلس امیر نظام داخل شده مکتوب را بدهد
 و جواب بگیرد و با آنکه امیر نظام مقرر فرموده بود که احدی را از ورود بر او مانع نشوند
 مگر ملازمان امیر نظام مانع از ورود وی شدند. نایب به گمان اینکه او را نشناخته‌اند
 گفت من حامل مکتوب سفیر روس و نایب غلامان سفارتهم و تاکنون احدی مرا از ورود بر
 شخص اول ایران منع ننموده و حق آنرا نداشته‌است. گفتند هر که خواهی باش می‌باید پس
 از صدور جواب شرفیاب شویدی. گفت پس اجازه بگیرید. یکی از ایشان به اطاق امیر-
 نظام رفته و مراجعت نمود و گفت مکتوب خود را بدهید تا رساتم که اجازه ورود ندادند.
 نایب گفت من برخلاف مرسوم نمی‌توانم رفتار نمایم. گفتند پس مکتوب خود را برگردانید
 و از سفیر کسب تکلیف کنید. نایب با کمال آشفتگی تأملی نمود و اعاده مکتوب را مقرون
 به صواب ندید و آنرا تحویل داد تا به امیر نظام بدهند و به زودی جواب بگیرند و مدتی
 در انتظار بود و جوابی نرسید و به هر یک از خدام می‌گفت که جواب سفیر چه شد و چرا
 مرا معطل داشته‌اید مورد اعتنائی واقع نمی‌شد و از این انتظار و تحمل خلاف عادت به
 زحمت افتاده بخود می‌پیچید تا صبر و شکیبائی او تمام شده آواز خود را بلند کرد و جواب
 یا عین مکتوب سفیر را مطالبه نمود. امیر نظام اصغای صدای او نمود بانگ زد که این
 آواز کدام جسور بود. عرض کردند نوکر سفارت روس است و جواب مکتوب سفیر را
 می‌خواهد. فرمود او را بیارید و چون در فضای حیاط نمایان شد امر کرد تا او را به صفقات
 بیای بیازردند. سپس امر به حبس نمودند و مشغول به انجام امور سایرین شد و یگان
 یگان را آسوده کرده بیرون می‌رفتند. پس از آن به فضای دیوانخانه آمده راه می‌رفت که
 رفع خستگی نماید و خدام را ضمناً در پس بعضی امور روانه می‌فرمود تا متدرجاً دیوانخانه
 خلوت شد و به تنهایی به اطراف حیاط قدم می‌زد و از کنار اطاقها عبور می‌فرمود تا به اطاقی
 مصادف شد که نایب در آنجا توقیف شده بود. فوراً نایب از جای برخاسته تعظیم کرد،
 امیر نظام ملتفت او شده فرمود. کیستی؟ عرض کرد نایب غلامان سفارت روسم که امر به
 حبس فرمودید. امیر نگاهی متعجبانه به وی کرد و فرمود بیرون بیا و چون بیامد به او

گفت از لباس و لسان تو چنین می فهمم که مسلمانی . گفت بلی مسلمانم . فرمود به این کبر سن و مسلمانی که باید بفکر تهیه آخرت خود باشی چرا سنگ کفار را بر سینه می زنی گفت سالهاست که نوکر سفارتم و پرورده نعمت و محل امانت و چاره جز این نداشتم . لیکن اکنون هر قسم امر بفرمائید چنان می کنم . فرمود از امروز می باید نوکر من باشی و اوامر مرا اطاعت نمائی . عرض کرد منت دارم و از خدمت سفارت استعفا می دهم . گفت



میرزا تقیخان امیر کبیر

نخواستم از خدمت آنان کناره کنی بلکه باید همانجا باشی و به من خدمت نمائی . پس از آن فرمود ماهیانه تودر آنجا چه مبلغ است گفت چهار تومان . فرمود فلان صراف را می شناسی ؟ عرض کرد بلی از منسوبین چاکر است . گفت به او توصیه می کنم که ماهی پنج تومان محرمانه بتو بدهد . باز پرسید که خانه تو در کجاست ؟ محل خانه خویش را که نشان داد امیر فرمود در همسایگی توفلان سید تفرشی خانه ندارد ؟ معروض داشت که خانه دارد . فرمود خدمتی که باید انجام دهی فقط همین است که هر وقت مطلبی در سفارت کهراجع به ایران و ایرانیان است بشنوی شبانه و محرمانه که احدی از اهل خانه توپی

نبرد به سید می گوئی و اگر مطلب به ثالثی اظهار افشا شود یقین میدان که حکم به قتل تو خواهد داد و اکنون مرخصی که به سفارت خانه عودت کنی و بگوئی که چاکران امیر نظام مکتوب سفارت را گرفتند و جواب مرا به موقع دیگر وعده داده اند .

راوی حکایت از معلم روسی دارالفنون نقل می کند که او می گفت اهالی سفارت روس می گفتند که ایرانیان بی جهت قائل بوجود جن نیستند و می باید امیر نظام تسخیر جن کرده باشد و سبب این بود که سفیر روس زمانی که می خواست سخنی بر نفع دولت متبوعه خود از ایرانیان با اجزاء خویش مذاکره نماید چون پاسی از شب می گذشت با معدودی از محارم که یکی از آنها همین نایب غلامان بود چراغها بندست گرفته و اطافهای سفارتخانه و خلف ستور و شیر و انبیا و زوایای عمارت حتی بیت التخلیه [۱] را کاملاً تفتیش می نمودند و پس از اطمینان سختی راجع به ایران می گفتند و معهدا فردای آن شب مکتوبی از امیر نظام به سفیر می رسید که از مطاوی آن اطلاع امیر نظام را بر مذاکرات شب می فهمید ...

ارتباط علماء
با سفارتخانه‌ها

میرزا تقیخان درعین حالیکه بدین اسلام و آئین مسلمانی اعتقاد فراوان داشت و همیشه در مراسم مذهبی شرکت میکرد، از دخالت علماء و روحانیون در امور سیاسی و مملکتی بشدت متنفر بود . او در تمام دوران صدارتش بوسیله جاسوسان و خبرگزاران و منبیهانی که در سفارتخانه‌های خارجی داشت، از ارتباط علماء و روحانیون با سفراء و کارکنان دیپلماسی مطلع میگردد .

<http://www.chobayadkand.com>

از جمله اطلاع پیدا کرده بود که میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران با سفارتخانه‌های روس و انگلیس ارتباط نزدیک دارد و از آنها هدایا و مقرری دریافت میدارد . این گونه گزارشها زمینه کدورت و سردی فراوانی را بین دستگاه دولت و جامعه روحانیت فراهم ساخت و هر روز که گزارش جدیدی از مأموران سازمان ضد جاسوسی امیر مبنی بر ارتباط بعضی از علماء و روحانیون با سفارتخانه‌ها باو میرسید، دامنه کدورت‌های فیما بین توسعه

می یافت و اختلافات شدیدتر می شد. تا اینکه یکی از «خفیه تویسان» امیر که در خدمت سفارت روس بود به اطلاع میرزا تقیخان رسانید، که امام جمعه يك انفیه دان جوهر نشان با ضافه هدایای دیگری از سفیر روس دریافت داشته است. امیر بلافاصله بهمازمان ضد جاسوسی خویش دستور داد تا جزئیات امر را از بعضی مأمورین خودی که در جامعه روحانیت وجود داشتند سؤال کند. وقتی گزارشها تکمیل شده و بنظر وی رسید صدر اعظم مقتدر ایران بلافاصله آنها را باستحضار شاه رسانید و اجازه خواست تا از امام جمعه بازخواست بنماید. روز بعد فرستاده امیر بخانه امام جمعه رفت و او را مورد بازخواست قرارداد و از اینکه قبول انفیه دان و هدایا را با اطلاع دولت و شاه نرسانیده است و سرا سرزتش و تفسیح کرده تهدید به مجازات نمود.

این نخستین باری بود که امام جمعه تهران که یک مقام عالی روحانی بود از طرف صدر اعظم تهدید میشد و عملیانش تحت کنترل قرار میگرفت.

بعد از این واقعه میرزا تقیخان تصمیم گرفت نسبت به امام جمعه شدت عمل به خرج دهد، و در نظر داشت از این واقعه بمنظور قطع ارتباط خارجیان با بعضی افراد ایرانی بخصوص افراد جامعه روحانیت استفاده کند و این فکر از جمله کارها و هدفهای اساسی او در مبارزات سیاسی بود، ولی بمحض آنکه میرزا تقیخان خواست شدت عمل نشان دهد، امام جمعه دست توسل بدامن کلنل شیل وزیر مختار انگلیس دراز کرد و از او استمداد جست.

باید دانست که میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران نه تنها با وزیر مختاران انگلیس مقیم ایران ارتباط دائم داشت، بلکه مستقیماً با نخست وزیران انگلستان نیز مکاتبه میکرد. در بایگانی عمومی انگلستان نامه ای از امام جمعه خطاب به لرد پالمرستون نخست وزیر انگلیس بر روی کاغذ زرد رنگی وجود دارد که در آن امام نسبت بدولت انگلستان اظهار اخلاص فرادان نموده است. فتوکپی این نامه که هم اکنون در اختیار نگارنده است بامهر امام جمعه و خط او تنظیم شده و تاریخ آن ژانویه ۱۸۵۰ می باشد.

باری، امام جمعه به وزیر مختار انگلیس متوسل شد و باو شکایت کرد که میرزا تقی خان احترامی را که شایسته و سزاوار شخص اول روحانی پایتخت است بجای نمیآورد و از وزیر مختار خواست تا در این باره بطور مستقیم دخالت کند. روز ۵ نوامبر ۱۸۴۹ کلنل شیل بدیدن میرزا تقیخان رفت و از امام جمعه شفاعت کرد. میرزا تقیخان اظهار داشت از آنجا که شخصاً علاقمند است همواره روابط دوستانه خویش را با امام جمعه حفظ کند، علاقمند نیست واقعه سوئی رخ دهد. امامدنی است که امام در امور دولتی و آنچه که در صلاحیت وی نیست دخالت میکند و افزود که اگر این روش ادامه یابد یا من در مقابل کلراو و سایر روحانیون و آخوندها مقاومت میکنم و با استعفا میدهم و خانه نشین میشوم.

در همین ملاقات میرزا تقیخان امیر کبیر موضوع ارتباط امام جمعه را با سفیر روس و گرفتن انفیدمان و هدایا از او را نزد کلنل شیل مطرح کرد و جزئیات اقدامات و گفتگوی وی را با بعضی روحانیون که از طریق مأمورین خود از آنها اطلاع یافته بود با وی در میان گذاشت. کلنل شیل در آن روز فهمید که امیر کبیر حتی در خانه مسکونی او نیز مأموران مخصوصی دارد که جزئیات اعمالش را گزارش میدهند و طبیعی است که از این امر بهت و حیرت فراوانی او را فرا گرفت بطوریکه طی نامه‌ای به لرد پالمستون وزیر خارجه متبوع خویش در این باره نوشت:

<http://www.chebayaadkard.com>

۱۶ ژوئن ۱۸۴۹

لرد عزیزم:

وزیر مختار روسیه اخیراً انفییه دان العاس نشانی که صورت امپراطور نیروی آن نقش شده بود به امام جمعه اهداء کرده. این هدیه امپراطور روس موجب حریف و گفتگو و هم‌چشمی زیادی میان طبقات متنفذ و روحانیون شده است. امام جمعه از لطف امپراطور نسبت بخود میبالد و عمداً امتناع میورزد که موضوع تحفه امپراطور را با اطلاع شاه و امیر کبیر که با او روابط گرمی ندارند برساند. پس از چند روز میرزا تقیخان با امام جمعه

پیغام فرستاد که رفتار او از لحاظ قبول هدیه و اطلاع ندادن بدو ت بسیار ناپسندیده و ناشایسته بوده است .

امام جمعه که بر قابت روحانیون نسبت بخود نیز بی برد در وحشت افتاد و روز بعد انقیه‌دان و نامه وزیر مختار روس را بنظر میرزا تقیخان رسانید^۱

جالبترین داستانی که از سازمان ضد جاسوسی امیر کبیر در بین استاد رسمی وزارت خارجه انگلیس وجود دارد ، اینست که وزیر مختار آندولت در تهران برای رسوخ در بین (خفیه نویسان) و (جاسوسان امیر) متوسل به رشوه شده است .

بموجب این داستان ، وزیر مختار برای کسب اطلاع از اسامی جاسوسان و خفیه نویسان تشکیلات ضد جاسوسی مبلغی از حکومت هندوستان کمک مالی گرفت تا با پرداخت (پول) موفق شود کسانی را که در اطراف او جاسوسی برای دولت ایران مشغولند بشناسد .

کنل شیل طی نامه‌ای که روز ۱۱ اگست ۱۸۴۹ به نایب السلطنه نوشته تقاضا کرده است که «... مبلغی در حدود سیصد لیره برای شناختن جاسوسان امیر چه در تهران و چه در ولایات مورد نیاز هیئت نمایندگی میباشد . تصور میرود صرف چنین مبلغی بجا و ضروری باشد...» ولی با اینکه نایب السلطنه هندوستان حتی وزارت خارجه انگلیس اعتبار لازم را در اختیار او گذاشتند ، شیل موفق نشد در سازمان امیر نفوذ کند و نه حتی خود امیر کبیر را با پول بخرد .

ازینرو در گزارشی که روز ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ به وزیر خارجه انگلستان فرستاده چنین مینویسد : «... پول دوستی که طبع ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است و او یکی از افراد انگشت شمار این مملکت میباشد که فقط و فقط سعادت و نیکبختی و وطنش را در دل دارد ...»^۲

جاسوسان امیر کبیر
جالب اینست که وزیر مختار انگلیس پس از دریافت اعتبار
برای اطلاع از اعمال (خفیه نویسان) امیر، نه تنها موفق نشد
آنها را بشناسد، بلکه مأموران امیر از داخل سفارت انگلیس

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۵۴ ردیف ۶۰

۲ - ایضا جلد ۱۴۶ ردیف ۶۰

نیز اطلاعات گرانبهایی بدست آوردند .

یکی از حوادث بسیار مهمی که مأموران ضد جاسوسی امیر موفق بکشف آن شدند ارتباط محرمانه کلنل جستن شیل ، انگلیسی با الهیارخان آصفالدوله بود . امیر بوسیله مأمورانی که در سفارت انگلیس و حتی در خانه کلنل شیل داشت اطلاع یافت که رابط بین آن دو شخصی بنام میرزا حسینقلی ، منشی محلی سفارت انگلیس میباشد . و ازین رو خیلی زود موفق شد جلوتوطئدای راکه وزیر مختار انگلیس باکمک آصفالدوله چیده بود بگیرد و آنرا خنثی کند و بر اثر وقوع این حادثه بود که وزیر مختار انگلیس فہمید صدراعظم ایران در داخل سفارتخانه اونیز تعدادی جاسوس و مأمور مخفی دارد . در نامہای کد کلنل شیل در تاریخ اول نوامبر ۱۸۵۱ به لرد پالمستون وزیر خارجه متبوع خود مینویسد ، اشاره به جاسوسان امیر در خانه و سفارت خویش نموده چنین تذکر میدهد :

تہران نوامبر ۱۸۵۱ - شماره ۱۹۴ حضور محترم ویکنت پالمستون

لرد عزیز .

دیروز اعتمادالدوله نامہای از امیر نظام علیہ حسینقلی میرزا آورد . منشی ایرانی میسیون این نامہ را بہ آصفالدوله نسبت میدہد زیرا اودشمن شخصی امیر نظام است و دفعات متعدد بخانه او مراجعه و برای او زحمت و ناراحتی ایجاد کرده است .

من حدس زدم کہ بہتر است نامہ خصوصی برای امیر نظام بنویسم و موضوع را باو اطلاع دہم و اکنون یک نسخه کپی آنرا در جوف برای اطلاع بیشتر شما ارسال میدارم . اعتقادم بر این است کہ شکایت صدراعظم ایران بکلی بی اساس است و او کہ ذہنی پرسوہظن و متلون دارد ، بر اثر راپرت جاسوسانی کہ تعداد آنها مسلماً بیش از یک نفر در خانہ خود من هستند ، گمراہ شدہ است . شکی بر اینم باقی نماندہ کہ اطلاعات او بیشتر از آنچه کہ در اختیار اقرار دارد ، میباشد . اود فرصتی دیگر ہم شکایت بی اساسی علیہ عضو انگلیسی این میسیون مطرح کردہ است .

تلون مزاج زیاد از خصوصیات اوست و رفتار او باحسینقلی میرزا و همه افراد مورد اطمینان خویش همینطور است او همیشه آنها را نصیحت میکند و از رفتارشان بسختی انتقاد مینماید با این وصف بازهم عقیده دارم که حسینقلی میرزا وظیفه خویش را نسبت به همسایگان ادا میکند و به گزارشهای امیر تریبی نمیدهد بازرگوانی که در شما سراغ دارم بازهم کوشش میکنم که زحمات رضاقلی میرزا را در فارس جبران نعیم نخستوزیر ایران درباره آن موضوع قول داده است ولی آنرا از یاد برده و عهد شکنی مینماید .

دروغ پیش از آن، موضوع را پایان داده ام امیر دستور داده است که فرمان نخست وزیر را آماده نمایند .

بهر حال سه روز بعد نوزد میرزا پسر رضاقلی میرزا دیداری از حسینقلی بعمل آورد و فرمان فوراً لغو شد ، عمل بعدی ما برای نفع شخصی راهنمای اصلی اوست در حدود یک ماه پیش گزارشات نخست وزیر روسیه برای حکومت خویش تهیه شده است او فداکاری فراوانی برای بریتانیای کبیر انجام داده و درخواست او مبنی بر خلع سلاح پرنس دالگورکی بسیار مفید بنظر میرسد و ابلاغ آن برای سفیر صادر شده و بهر حال او طرفدار این مأموریت است .^۱

ژوستن شیل

سالها بعد از قتل امیر کبیر ، صدراعظم دیگری پیدا شد که او هم در خانه وزیر مختار و سفارت انگلیس جاسوسانی داشته است . اتفاقاً او هم مثل امیر کبیر بمرگ طبیعی نمرده ،

جاسوسان اتابک در

سفارت انگلیس

بلکه او را هم توسطه گران سیاست کشتند . او میرزا علی اصغر خان اتابک امین السلطان است . سردالنتین چیروول (۱۸۵۲ - ۱۹۲۹) یکی از رجال برجسته انگلیس است که در ۱۸۷۲ م - ۱۲۸۹ ه . وارد وزارت خارجه بریتانیا شد . او از پنجسال بعد مسافرت هائی به قلمرو عثمانی ، کشورهای مختلف آسیائی ، ایران ، هندوستان ، مصر ، شرق -